

محمد جناب زاده

بقیه از شماره قبل

عناصر تمدن ملل

اگر انسان در هر کار مادی و معنوی از راه فطرت و سرشت خود و اشیاء گام بردارد از خطا و اشتباه و زیان و ضرر و هلاکت مصون میماند یا اگر به پندارها و تصورات خود مغرور شود و احکام طبیعت را نادیده گیرد چون قانون خلقت تغییر ناپذیر است (ولن تجد لسنة الله تديلا ۲۳ الفتح) محکوم به شکست است زیرا مدار وجود جهان عاقل و باطل نیست و یا خلقنا السماء والارض و ما بينهما باطلا - شاید این اندیشه در اذهان برخی خلجان نماید که اگر خروج از نوامیس طبیعت مانع درک معرفت بلکه ممد نادانی و جهالت است پس اینهمه اختراعات و اکتشافات که در نمایشگاه تمدن میدرخشد آیا مولود علم و دانش نیست؟ جواب این پندارها را هم باید در عهده کسانی گذارد که صلاحیت پاسخگوئی در این نوع مسائل دارند.

الکسیس کارل میگوید (پرواضح است که (علم) هیچگونه طرحی را تعقیب نکرده و بطور اتفاقی با پیدایش نوابغی چند در راهی که کنجکوی ایشان تعقیب کرده رشد نموده و تکامل یافته است و در این راه هیچگاه از آرزوی اصلاح وضع آدمی ملهم نبوده است وجود اکتشافات علمی مرهون تفکر و الهامات درونی دانشمندان و شرایط کم و بیش مساعد موقعیت اجتماعی ایشان است اگر گالیله (ریاضی دان و منجم ایتالیائی ۱۶۶۲-۱۵۶۴م) و نیوتون (فیزیکدان و فیلسوف انگلیسی ۱۷۲۷-۱۶۴۲م) و لاولازیه (شیمی دان و بنیان گذار شیمی جدید ۱۷۱۴-۱۷۴۳م) نیروی فکری خود را صرف مطالعه روی بدن و روان آدمی کرده بودند شاید نمای دنیای ما با امروز فرق داشت - مردان علم و رهروان طریق دانش از پیش نمیدانند که چه راهی در پیش دارند

و بکجا کشانده میشوند و چه نتیجه‌ای بدست می‌آورند - اتفاق - تعقل - و قسمتی (روشن بینی) ایشان را هدایت میکند و به پیش میبرد گوئی برای هر يك از ایشان دنیائی مستقل وجود دارد و با قوانین مخصوص بخودش اداره میشود - گاهگاهی مسائل دشواری که بردیگران پوشیده و تاریک است از دیده روشن بین ایشان حل و روشن میگردد. عموماً اکتشافات بدون هیچگونه پیش بینی از نتایج آن صورت گرفته ولی در عمل این نتایج هستند که تمدن جدید ما را ساخته اند - از میان انبوه فراوان اکتشافات علمی ما - انتخابی چند کرده ایم ولی در این انتخاب بمصالح عالیه انسانیت توجه نداشته ایم بلکه فقط سراسیمه تمایلات و هوسهای خود را پیروی نموده ایم ... الخ نقل از کتاب انسان ناشناخته ترجمه دکتر پرویز دبیری .

در این مقال بمطالب زیر باید توجه داشت .

۱- پندارها و خیال بافیهانه علم است و نه نوآوری - آفرینش عبارت از نیستی است که بقدرت فائقه لایتنهای جلوه هستی یافته و رسالت (رسول) نیز از همان بیداد فیاض برگزیده میشود - پندارها در حکم (سرآب) و دانش بمنزله (آب) است دانش از ریشه های تاریخی آبیاری میشود و اگر باغبانی گلستان یا بوستان را با بهترین طرزی آرایش میدهد او خالق گل و شکوفه و میوه نیست بلکه بروفق قوانین تجربی از طبیعت و فصول و استعداد زمین و خاک بهره برداری میکند و در این مورد میتوان باغبان یا کشاورز را در کار خود دانا و عالم دانست .

اینک اگر کسانی بیابند و از کاغذ و مواد رنگی و چربی انواع گلها و لاله ها را مشابه طبیعت بسازند کمال بی خردی است که یاوه سرایان اینگونه هنرها یا صنایع را از مقوله آفرینش بحساب آورند - آفریدگار آنست که بدون قلم و رنگ از بندر یا بوته و قلمه هزاران الوان بدیع از خاک و چوب بوجود میآورد بنا بر این (ادب سالم) بکار بردن کلمات است در محل و مقام خود .

۲- علم حقیقی از مجاری واقع بینی و وقوف بقوانین خلقت است و باید از جنبه داستان سرائی و سرگرم کردن خواننده و شنونده و بازی با الفاظ دوری گزید در مسائل تاریخی به علل و اسباب و رویدادها غور و تأمل نمود - فرضیه‌ها باید بر قواعد موجود باشد و هر اندیشه‌ای نباید جایگزین طرح و فرضیه گردد و دید محقق و دانشمند در يك حدود متوقف نشود بلکه روابط علوم مانند سازمان بدنی و دماغی انسان همه بهم مربوط و پیوسته است و اگر توجه به قلمرو دانشهای موجود نشود رشد يك قسمت موجب فساد و انحطاط قسمت دیگر میگردد .

چو عضوی بدر آورد روزگار دگر اعضا را نماند قرار

و همانطور که توجه کامل بمسائل مادی موجب تنزل عواطف انسانی و بیماریهای روانی و اخلاقی شده است .

۳- علم واقعی از طریق ریاضت بروفق قانون طبیعت منتهی بمکاشفه و اشراق میشود ولی حرکت و فعالیت بر ضد توأمیس نایبته خلقت بدعوی خلاقیت و غرور اصول اساسی دانش را پریشان و از شکوفان شدن حقایق جلوگیری میکند در نتیجه فرهنگ انسانی سرگرم مطالبی میشود که چهل عام نما در مغزها انباشته شده عامل کاهش هوش و ذوق و مانع پدید آمدن افراد برجسته و نایبته بمعنی صحیح آن کلمه میگردد .

۴- طبایع و سرشت و مقتضیات روحی و بدنی انسانها یکسان نیست بنابراین نمیتوان اقوام و ملل را در شرایط واحدی از لحاظ زبان و عادات و عقاید و سنن هم آهنگ نمود .

۵- زبان و ادب هر قومی پدیده حالات خلقی و خلقی (بفتح و ضم ح) اوست این امکان (البته بازم با تفاوتی) وجود دارد که همه ملتها را از نظر پوشاک و مدلباس بهم نزدیک کرد ولی در مسائل روانی و طبیعی این یکرنگی حاصل نمیشود و قرابت میسر نخواهد شد و ما می بینیم این تفاوتها در چگونگی ساختمان مصنوعات و مقیاسات

و پول و غیره وجود دارد - و حتی در جوامعی که زبان نشان یکی است اگر الفاظ مکتوب یکسان باشد لغات و عبارات ملفوظ يك زبان هم آهنگ و با يك لهجه نیست و سبک نویسندگی و منشآت آنان متفاوت است و اندیشه‌های عرفانی آنها بکلی با هم فرق دارد و این حقیقت «هر يك از ادیان آسمانی که ریشه و شان نزول آنها یکی است بخوبی مشهود است که دین واحدی در هر مرز و بومی رنگی خاص دارد و به فرقه‌ها و شعبه‌های بسیار تقسیم و انشعاب یافته است .

۶- نثر زبان و عادات و سنن سافله‌ای که روش استعمارگران بوده در برابر بررسی‌های دقیق تاریخ و جامعه‌شناسی در حکم عرض شناخته شده یا روشنتر و پوشی بر هستی حقیقی قوم‌کنندرو یا باصطلاح روز توسعه نیافته و عقب مانده است - نرمن این نوع اقوام در برابر مهاجمان هر چند سالیان متمادی بطول انجامد موجب تغییر ماهیت ملت و گوهر وجود آنها نخواهد شد اگر چه بوسیله بسط لغات و عادات و یا پیوند جسمانی این تغییر و تصرف همراه باشد و اسلوب و خصایص زبانی بیگانه در قالب زبان اصیل ملی نفوذ و رسوخ کلی پیدا کند - همانطور که بدن آدمی عضو غیر متجانس را نمی‌پذیرد و جز با تزریق خون مشابه امکان حیات وجود ندارد روح ملتی که خصایص ذاتی مخصوص بخود دارد پسیکولوژی اجانب و روحیات قوم دیگری را جذب نمیکنند و تقالید سطحی و آنانکه در این اوان نقش هنرپیشگی را بازی میکنند هسته اصلی قوم نیستند بلکه در ردیف افراد مزدوری میباشند که تنها بخاطر پول و احیاناً یغماگری وجود خود را در اختیار اربابان میگذارند و این نکته مسلم شده است فطریات ملتی تابع اراده و روحیات توسعه طلبانی که در نهایت زیرکی از نقب‌ها و زیر بناها داخل اجتماع میشوند نشده بلکه مهاجمان مواجه با دشواربپائی میشوند که خلاصی از آن امکان ناپذیر شده است .

۷- ملتی که دوره تکوین خود را گذرانده و تاریخ مستند و زبان فصیح و بلیغ

ادبی و مدارك استوار در آزادی عقلی و عاطفی دارد مولود قانون توارث است یعنی بالفطره موجودیت نیاکان در آن نهفته و عناصر تمدن بیگانه بهر راه وارد شود استیلائی قطعی و جبلی پیدا نخواهد کرد و این چنین ملتها را هیچ تدبیر و نفوذی در قید و بند و بندگی آداب اجنبی در نمیآورد از این لحاظ میگویند تاریخ جز تکرار وقایع چیز دیگری نیست .

پایان

انسان هر قدر نادان تر باشد مقطوعاتش بیشتر و شك در روح وی کمتر است . نتیجه شك را از خصایص عقل و فکر تصور میکنند ، حافظ هر دری که میزند روی بجزیرت برویش باز میشود . انسان حقیر و محدود هم چگونه می تواند نامحدود و لایتناهی را دریابد ؟ ما را بر تمام اسرار طبیعت دسترسی نیست دیگر چه رسد بامور مافوق الطبیعه .

از هر طرف که رفتم جز خیر تم نیفزود

ز نهار از این بیابان وین راه بی نهایت

پس گفتگو در این باب زائد و هر گونه تلاشی بیهوده است و بهتر

آن است که «طاق و رواق مدرسه و قیل و قال بحث» را (در راه جام و

ساقی مه رو) از دست بدهد . (از کتاب نقشی از حافظ)